

آرزوی تقسیم اراضی مالکین بین روستائیان مدتهای متمادی در کشور اخیر مثل آرزوی سوسیالیسم تلقی میشد. در این خصوص نیز حق تقدم با پرودن است وی میگفت که: « دهقان فقط منتظر اشاره است او دسترسی بزمین را انتظار میکشد. او زمین میخواهد، او آنرا با چشمهای خود میخورد، زمین از سر نوشت وی تفکیک ناپذیر است. دهقان بیش از هر چیز دارای روحیه انقلابی شده این موضوع را افکار و منافع شخصی به او امر میکنند. « این «سوسیالیسم تقسیماتی» از لحاظ ماهیت واقعی خود آئینه ایست از انعکاس روحیه خرده بورژوازی که از خلال آن آنارشیزم پرودن چشمها را خیره میکند»

باتمام این احوال باید اذعان کرد صرف نظر از اشتباهات عمومی پرودن و ارتباط اغلب نظریات وی با بورژوازی کوچک خدمات مهم وی در انتقاد از اصول سرمایه داری و دستگاه حکومتی بورژوازی بزرگ غیر قابل انکار است و نیز کتابی که در باره مالکیت خصوصی نوشته گرچه موفقیت دائمی نداشته ولی هجوم بیرحمانه آن سیاست اقتصادی بورژوازی بدون شک در بیداری نظریات اقتصادی مارکس جوان تأثیر کرده است.

# ویلهلم وایتلینگ

- ۱۰ -

Wilhelm - Weitling

۱۸۰۸ - ۱۸۷۱

کشور آلمان تا نیمه دوم قرن نوزدهم از عقب مانده ترین مسالك اروپای غربی بود سرمایه داری صنعتی ترقی ضعیف و نامحسوسی کرده و بقایای اصول فئودالیتة هنوز در دهات وجود داشت در شهرها نیز صنایع کوچک قدرت اقتصادی موثری محسوب میشد توده های مردم و افراد روشنفکر کشور تحت نظارت شدید استبداد پلیسی حکام بزرگ و کوچک بسر میبردند بر کلیه شؤون اجتماعی ارتجاع سیاه و استبداد مطلق سایه وحشتناکی افکنده بود معینا پس از انقلاب ۱۸۳۰ فرانسه افکار انقلابی و از آن جمله نظریات سوسیالیستی ضمن توسعه و انتشار در میان جوانان روشنفکر و کارگران فہمیدہ آلمان بکشور اخیر نفوذ کرد آزادینخواهان کشور مذکور برای نجات از تعقیب پلیس بمسالك خارجه مخصوصاً به پاریس و بروکسل و لندن مهاجرت مینمودند و در این شهرها با سوسیالیسم اروپا آشنا شده بمنظور توسعه دایرة معلومات اجتماعی خود، بایجاد و تشکیل حوزه های حزبی اقدام میکردند و برای تقویت جنبه تبلیغاتی عقاید اجتماعی جدید در داخله آلمان از هر نوع فداکاری و مجاهدت کوتاهی نمیکردند.

ویلهلم وایتلینگ مبلغ مشهور و تشکیلاتچی بزرگ سوسیالیستی آلمان یکی از معروفترین آزادینخواهان مذکور است ایام کودکی ویلهلم بمناسبت اینکه طفل نامشروعی بود در شرایط سخت و طاقت فرسای مادی سیری شد. احتیاج و فقر شدید ویلهلم کوچک را مجبور کرد که در نزد خیاطی بشاگردی بردارد و از این پس وی بنا به عادت آن روزی آلمان در شهرهای مختلف مین خود بسیاحت پرداخت.

ویلهلم اصول اداره مبتنی بر استشار و زورگویی را دوست نداشت

و باین لحاظ روح انقلابی او در پی وسیله‌ای بود که با آن به تقویت احساسات شدید اجتماعی خود بپردازد. وی این وسیله را ضمن تماس با معارف آزادیخواهان پاریس که در سالهای بین ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ مرکز فعالیت‌های سیاسی انقلابیون و سوسیالیست‌های اروپا بود هنگام مسافرت خود باین شهر بدست آورد.

وایتلینگ در پایتخت فرانسه به مطالعه در نظریات و عقاید سوسیالیست‌های کشور مزبور پرداخته و با جمعیت‌های منفی‌کارگری که بوسیله بلانکی اداره میشدند ارتباط حاصل کرد (میان سوسیالیسم افسانه‌ای روشنفکران فرانسه و سوسیالیسم واقعی پرولتاریا که در نتیجه تعالیم مارکس و انگلس در آلمان رشد و نمو کرده بود واسطه شد. واقفانم موقعیت وی از لحاظ نظریات اجتماعی و وضع بخصوص طبقاتی حد فاصلی بین بورژوازی و پرولتاریا محسوب میگردد. بطوریکه این موقعیت معتدله در تعالیم اجتماعی او نیز انعکاس یافته و باین موضوع حتی از مطالعه کتابهای معروف وی بنام «بشریت در چه حالیت و چطور باید باشد» «تأمین آزادی و هم آهنگی» و «انجیل فقیر گناهکار» و نیز از دقت در مضمون سرمقاله‌ای بنام «نسل جوان» که در روزنامه خود چاپ سوئیس منتشر کرد میتوان

بی برد) وایتلینگ برعکس او تویست‌های فرانسه بسخاوت‌ها و مراحم افراد طبقات عالی امیدوار نبود و در انجام نظریات اجتماعی خود پیام عسین کلیه سنگشان اتکاء داشت ولی این عسین از لحاظ وی فاقد صورت معینی بود و نظیر یک سوء قصدی تشخیص داده میشد و باینجهت بنظر غلبه بر بورژوازی حتی ائتلاف با جنایتکاران و محکومین با اعمال شاقه را نیز جایز میشمرد! و در عین حال تعالیم اجتماعی خود را با اصول مذهبی رنگ آمیزی میکرد و در توضیح نظریات خود از تمام جهات بانجیل استناد میجست و جامعه سوسیالیستی آینده را ضمن اقتباس از عقاید فوریه بصورت عظمت کامل شخصیت انسانی تصویر مینمود.

بطور کلی نظریات وایتلینگ ترکیبی از عقاید او تویست‌های صلحجوی فرانسه مانند فوریه و گابیه و تعالیم سوسیالیسم انقلابی «توطئه» بلانکی بود ولی نباید فراموش کرد که این نظریه مرکب در عین حال متضمن

شخصی اهمیت تشکیلاتی بر رولتاریا و نیل قطعی بمنظور اصلی و انعکاسی از شرایط اقتصادی و سیاسی آلمان عقب مانده آفریزی بود.

و ایتلینگ نه تنها یک متفکر اجتماعی و نویسنده و مبلغ بود بلکه یک نفر تشکیلاتی مقتدر و جدی نیز محسوب میگردد. وی یکی از موسسین «فرقه طرفداران عدالت Ligne des Justes» بود که شبیه های آن میان کارگران آلمانی شهرهای لندن و سوئیس دایر شد و از همین فرقه بعدها اتحادیه کمونیستها «Fédération des Communistes» بوجود آمد که مارکس و انگلس در کنگره ای که توسط این اتحادیه در ماه نوامبر ۱۸۴۷ در لندن برپا شد مأمور شدند برنامه حزبی که حاوی تجزیه و تحلیل های نظری و دستورهای عملی مشروح باشد برای انتشار تنظیم نمایند و باین طریق بیانیه حزب کمونیست «Manifeste» بوجود آمد.

اوایل سال ۱۸۴۰ و ایتلینگ بطور قطعی از آلمان مهاجرت کرده بسویس رفت و در این کشور میان کارگران آلمانی و حتی خود سوئیسی ها بمقابلتهای تشکیلاتی پرداخت و نفوذی موقعت آمیز میان کارگران آلمانی و سوئیسی بدست آورد بطوریکه کارگران مذکور در راه طبع و انتشار کتب او حتی از خرج آخرین دینار خود نیز مضایقه نمیکردند. از این تاریخ بعد باوجود بازرسی های دقیق حکومت پلیسی آلمان آثار و نوشته های و ایتلینگ بوسیله کارگران آلمانی سوئیس بطور مخفیانه از مرزهای کشور گذشته بداخله مملکت نیز فرستاده میشد.

و ایتلینگ در سوئیس با باکوئین جوان که بعدها از آنارشیت های معروف گردید آشنائی حاصل کرد و منطق قوی و بیان فصیح وی در روحیه باکوئین نیز تأثیر نمود چندی بعد اداره شهر بانی سوئیس و ایتلینگ را تحت تعقیب قرار داده بسال ۱۸۴۳ ویرا توقیف کرد و محکمه پلیسی کشور مذکور ویرا به ده ماه حبس و پس از آن به تبعید از سوئیس محکوم نمود ولی بعد از اتمام دوره زندان ویرا بدوات آلمان تسلیم کرد. حکومت آلمان نیز از هر نوع شکنجه و آزار و توهین درباره او دریغ نداشت پس از آن و ایتلینگ بلندت مهاجرت نمود (چندی بعد و ایتلینگ به تأثیر موقعت های آثار اولیه خود و تعقیب دائمی از طرف پلیس اختلال حواس پیدا کرد و بنفاید و نظریه خود جنبه مذهبی داد و در تحت نامهای موسی جدید و

عیسی جدید مدعی پیغمبری شد .

مارکس که تا این موقع برای فعالیتهای اجتماعی او ارزش مهمی قائل بود و آثار او را با کمال خرسندی استقبال میکرد و آنها را «تظاهرات درخشان و جسورانه کارگران آلمان» محسوب میداشت و حتی بر نوشته های فلاسفه آلمان آنروزی نیز ترجیح میداد بمشاهده این وضع بدون تأمل از تماس و ارتباط با وی خود داری نمود. در سال ۱۸۴۶ و ایتلینک در بروکسل با مارکس مصادف شده و ضمن کوشش برای اثبات نظریات اجتماعی خود که از آن پس در لفافه دستورات جدید مذهبی تشریح میکرد کارل مارکس را بمناسبت اشتغال جدی وی بعلم مذمت کرد و گفت که: «علم و دانش کارگران را از راه اصلی انقلاب منحرف نموده احساسات انقلابی آنان را خاموش میکند» در مقابل این راهنمایی ابلهانه مارکس با قهر و غضب مشتهای خود را بر روی میز کوفته بر روی بانک زد که: «جهالت هنوز تا کنون بکسی کمک نکرده است» .

مدتی بعد از پیش آمد این واقعه و ایتلینک بمشاهده تنزل شهرت خود در آلمان و در نتیجه انتقادات شدید نویسندگان اجتماعی بآمریکامسافرت کرد ولی انقلاب ۱۸۴۸ مجدداً نظر ویرا بسوی آلمان جلب کرد و باین لحاظ از اقامت امریکا منصرف شد و بمیمن خود باز گشت . و ایتلینک این بار بانتشار روزنامه نیز مبادرت ورزید ولی روزنامه مذکور به علت کمی مشترکین و بسبب آن که افکار عامه از آن پشتیبانی نمیکرد بزودی توقیف شد و خود و ایتلینک هم در فعالیتهای علمی سیاسی توفیق نمی یافت. هنگامی که افق سیاست آلمان را ابرهانی ارتجاعی فراگرفت و ایتلینک از ترس تعقیب پلیس برلن را ترک و به هامبورگ عزیمت نمود و در این شهر بچاپ مجدد کتب خویش مبادرت ورزید .

کمی بعد که حکومت استبدادی در کلیه نقاط آلمان مجدداً تسلط و اولیه خود را بدست آورده و ایتلینک مجبور شد از میمن خود مهاجرت کرده و دوباره بآمریکا برود و از این پس تا آخر عمر در قاره جدید بسربرد . وی بعد از ورود بآمریکا بمنظور ایجاد مستملکه کمونیستی از آلمانیهای مقیم این کشور تلاش زیادی بعمل آورد ولی در اجرای این تصمیم نیز با عدم موفقیت مواجه شد . اقامت ناچاری آمریکا از لحاظ شرایط سخت مادی

و ایتلینگ را بالاخره مجبور کرد که برای تهیه قوت لایموت حتی به مستخدمی جزء نیز راضی شود اوسالیان آخری عمر را در میان فقر و احتیاج شدید و وضع فلاکت باری گذراند مهربانان از ایمان و اعتقاد نجیفش نسبت بجنبه روحانی شخصیت فوق‌العاده خود بهیچوجه نکاست و روز بروز در این ایمان سرسخت و متمسب میشد و تحت تأثیر گوشه‌گیری آمیخته با فقر و فاقه بساختن اشعار پرداخت و رساله‌های ناپیزی نیز دربارهٔ نجوم نوشت وی این رساله را از جمله مشهورترین آثار نبوغ بشریت محسوب داشته و از این که چرا تمام دنیا آن را استقبالی و با اهمیت علمی آن اعتراف نمیکنند متعجب بود؛ بالاخره عسرت طاققت فرسای معاش و آلام روحی حاصله از وضع اسفناک زندگی فلاکت‌بار، و ایتلینگ را از پای در آورد و در ۲۵ ژانویه ۱۸۷۱ زندگی را بدرود گفت.

فعالتهای اساسی ویلچیم و ایتلینگ بین اواخر سال ۱۸۳۰ و اوایل ۱۸۴۰ بود و جنبه مثبت همین دوره از فعالتهای اجتماعی وی او را در ردیف اصناف معروف سوسیالیسم ماهر قرار داده است نخستین آثار ایتلینگ با قلمی متین و بیانی فصیح برشته تحریر در آمده و ضمن اشتباهات نظری زیاد محتوی افکار عمیق و درخشانی نیز میباشد. (وی مؤسس نهضت‌های کارگری آلمان بود و راه جدیدی از این لحاظ در فعالتهای اجتماعی کشور مدکور باز کرد تخم‌های کمونیستی که از طرف او پاشیده شده به‌در نرفت و از ثمرات آن در سالهای ۱۸۶۰ سوسیالیست بزرگ آلمان بنام لاسال بوجود آمده و سوسیالیسم مدکور را سی که اخیر از آن بهره‌مند گردید.)

## فردیناند لاسال

-۱۱-

Ferdinand - Lassalle

۱۸۶۴ - ۱۸۲۵

در سال ۱۸۲۵ در یک عائله ثروتمند یهودی از اهالی آلمان کودکی بدنیآمد که بعدها با اراده آهنین و عزم راسخی در راه متشکل نمودن طبقه کارگر جانشانی کرد.

فردیناند لاسال سوسیالیست مشهور عالم مبلغ و مؤسس سوسیال دموکراسی آلمان محسوب میشد، وی اگر هوش سرشار و استعداد ذاتی خود را در راه فعالیت‌های علمی و خدمات دولتی صرف میکرد بلاشک مقام بزرگ و منزلت رفیعی در دستگاه طبقه حاکمه بدست میآورد ولی او مبارزه در راه منافع رنجبر را بهر نوع جاه و جلال بورژوازی که بدون تردید پایه‌های خون آلود آن بر روی اجساد توده‌های استثمار شونده استوار شده ترجیح داد و فعالیت‌های اجتهادی خود را از هر نوع مقام و منصب بوروکراسی برترشمارد.

لاسال هنگام جوانی استعداد و نیروی خارق‌العاده و عزت نفسی که از لحاظ یهودیان بورژوازی آن عصر فاقد هر نوع ارزش بود در خود احساس کرد و از همانوقت تشخیص داد که بجای او میان خوشگذرانها و اجتماعاتی که فاقد هرگونه احساسات عالی انسانی میباشند نیست بلکه و خلیقه بزرگ و مقدسی در انتظار اوست و هنوز شانزده سال از عمرش نگذشته بود که احساسات انقلابی و تمایل بسوسیالیسم در افکار و بیانات او انعکاس یافت لاسال در عین غلبان افکار انقلابی خود فلسفه هگل (Hegel) را نیز فرامیگرفت و از طرف دیگر در تحصیل علم حقوق و تاریخ هم جدیدیت بینظیری مبدول میداشت فلسفه هگل او را نیز مانند مارکس به جنبه‌های انقلابی خود متوجه کرده و با تعالیم مبارزه که اساس قوانین کلیه موجودات و جامعه

پشری است آشنا مینمود در نتیجه این مطالعات و به تأثیر نکات منهلتی این  
فلسفه لاسال از همان ایام دانش آموزی بنوشتن اثر فلسفی معروف خود  
در خصوص فیلسوف یونانی بنام هر اقلیت که قوانین مبارزه و تبدلات و حرکت  
دائمی را برای اولین بار بیان کرده بود شروع نمود .

پیش آمد انقلاب ۱۸۴۸ فرست خوبی برای فعالیت های انقلابی لاسال بدست  
داد در جریان این پیش آمد لاسال با مارکس و انگلس آشنائی یافته و بطور  
قطعی کمونیست شد با وجود فعالیت های شدید اجتماعی هنگامیکه از حقوق بانوئی  
منسوب بطبقة اشراف در مقابل تعدی و اجحاف شوهرش مدافعه میکرد با ارادهای  
متین و عزمی راسخ بمبارزه شدید بادنیای چرکین و پوسیده آریستوکراسی منظور  
آلمان و حکام خائن مبادرت ورزید پیش آمد این معنا که که صرفاً از لحاظ جنبه  
معنوی آن تعقیب میشد و بی هیچ وجه نظر مادی در بین نبود لاسال را بچینات  
قوی و ضعیف فعالیت های خود متوجه کرد وی در جریان این محاکمه بمشاهده  
کوچکترین تغلف از قانون ، عنان اختیار از دست میداد و برای مدافعه از  
حقوق يك فرد بقدر يك مبارزه اجتماعی نیرو و تخصیص داده بود .

وقتی حکومت ارتجاعی پروس مجلس مبعوثان را که در جریان انقلاب از  
طرف مردم انتضاب شده بود منحل کرد لاسال ضمن بیانیه ای خطاب بمردم در مقابل  
این تجاوز ارتجاعی ، هم وطنان خود را بخدمت پرداخت مالیات و بقیام برضد  
اصول بنیاد گری دعوت نمود و در نتیجه این اقدام بیباکانه که بزعم تسايلات  
کثیف حکومت وقت احساسات آزادیخواهانه و افکار ضد استبدادی را در  
مردم تقویت میکرد لاسال توقیف و بمحکمه جلب شدوی ضمن این محاکمه  
استعداد و ارزش تبلیغاتی مبارزه اجتماعی خود را بوجه شایانی نشان داد  
و با وجود آنکه و کلای مدافع او را از اتهامات وارده تبرئه کردند باز  
محکمه پلیسی لاسال را به شش ماه حبس محکوم کرد .

وقتی که در سال ۱۸۴۹ قدرت های وحشتناک ارتجاعی بر تمام اروپا  
و از آن جمله آلمان تسلط یافت و نهضت های آزادیخواهی موقه عقب نشینی  
کردند لاسال نیز از فعالیت اجتماعی کناره گیری نمود و اوقات خود را به  
تخصیص و مطالعه علوم تخصیص داد و در این موقع غیر از اثر فلسفی خود  
بنگارش کتاب مهمی در دو جلد راجع بحقوق مبادرت ورزید . وی در این  
کتاب ثابت میکند که تهیه قوانین جدید و تأسیس دنیای نو از حقوق مسلم



لهذا انقلابت بعلاوه نمايشنامه درامی متضمن تشریح اوضاع اجتماعی میهن خود در دوره اصلاحات برشته تحریر در آورد.

لاسال در تمام این مدت با یار کس مکاتبه داشت و با وجود تمام این فعالیت‌های فکری اشتهار و محبوبیت وی میان رنجبران آلمان از سال ۱۸۶۰ که مجدداً جنبش تازه‌ای در حیات اجتماع پدید آمد شروع شد.

نخستین فعالیت جدی او با شرکت در مبارزه عناصر بورژوازی آزادیخواه بر ضد حکومت استبدادی اشراف آغاز گردید و بی‌دولت احساس خستگی بورژوازی را از فعالیت در مبارزه منفی به فعالیت مثبت و جدی تحریک می نمود و در این مورد خطابه مهمی بنام «ماهیت مشروطه در اجتماعات بورژوازی خوانده سپس آنرا بچاپ رساند. لاسال ضمن این خطابه ثابت میگرد که حق مردم غیر از وعده و وعیدهای توخالی است که پادشاهان بروی کاغذ میآورند بلکه تحقق آن مستلزم پشتیبانی قدرت ملی است و باین مناسبت بورژوازی را باطمینان و اعتماد به توده دعوت میکرد. وی بعدها و قتیکه بورژوازی آلمان نظرت اصلی و طبیعت حقیقی خود را نشان داد لاسال از آن متنفر شد.

بدینخانه فهم طبقاتی کارگران در این موقع هنوز فوق‌العاده ضعیف بود و بورژوازی با تاسیس کنوپراتیوها و صندوقهای تعاونی مشترک و جمعیت‌های فرهنگی میان کارگران حتی بی‌نیروترین افراد این طبقه رانعت تأثیر و نفوذ خود داشته و اعتماد و اطمینان این طبقه را نسبت به خود جلب میکرد فقط عده کمی از کارگران فهمیده که بیروان سابق و اینتاینک و دنداز نیرنک و دسیسه‌های بورژوازی مطلع شده برای مصلحت و راهنمایی به لاسال مراجعه میکردند.

این موضوع لاسال را در مبارزه بر ضد منافع یلید سرمایه‌داری و افشای حقیقت اقدامات خدعه‌آمیز بورژوازی تشویق نمود و وی با عزمی راسخ مانند یک فرد سوسیالیست و یک مبارز جدی به تبلیغات سیاسی بین کارگران و تشکیل حزب مستقل کارگری اقدام نمود و مدت دو سال بدون احساس خستگی در اجتماعات کارگری به نطق پرداخت و مضمون سخنرانیهای خود را بشکل رساله‌های جداگانه بچاپ رسانید و بدون آنکه ترحمی از روی خیانت‌های بورژوازی «لیبرالیست» برده برداشت و برای ایجاد تشکیل

«اتحادیه کارگران آلمان» تمام نقاط و مراکز کارگری میهن خود را گردش کرد. و در راه تأسیس اتحادیه مذکور از هیچگونه فداکاری کوتاهی ننمود. در نتیجه کوشش و فعالیت وی چندی بعد اتحادیه مذکور تشکیل یافت و خود او بسمت رهبری آن انتخاب گردید. لاس سال بکارگران میاموخت که وعده‌های بورژوازی آزادبنخواه جز فریب و حيله چیز دیگری نیست و آنان هیچوقت منافع حقیقی کارگران را تأمین نخواهند کرد و در زمینه تحصیل حقوق زحمتکشان از طرف بورژوازی هر نوع پیشنهاد و تکلیفی بکارگران بشود طبقه رنجیر را از وضع سخت و جتارت آمیز موجود نمیتواند خلاص نماید. وی ثابت میکرد که کارگران منافع مخصوص و مستقلى دارند که کاملاً برضد منافع بورژوازیست و اگر هم يك وقتى بورژوازی که طبقه سوم محسوب میشد ترقی برور بود و در راه آزادی و ایجاد حیات تازه مبارزه میکرد اکنون طبقه کارگر بصورت طبقه چهارم با بمحینه اجتماع گذاشته و از این بیهود دوران جدیدی در تاریخ بشریت شروع میشود و باین مناسبتر لاسال بکارگران توصیه میکرد حزب مخصوصی برای خود ایجاد کرده و از راه شرکت در پارلمان بوسیله تحصیل حق انتخاب عمومی حکومت را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار بدهند وی میگفت :

« فقط باین طریق کارگران وسیله و امکان نجات از ظلم و زور گویى واستثمار را بدست میآورند که دولت از کارگاههای زحمتکشان که طبق اصل شرکت تأسیس یافته پستی بانی نماید زیرا این قبیل مؤسسات کارگری رفته رفته سرمایه داران و صاحبان کارخانه‌های خصوصی را تحت فشار قرار داده و از میدان بیرون میکنند و کارگران را مالک وسائل تولیدی مینمایند هر چند از اینکه تبلیغات لاسال میان بورژوازی و کارگران اتفاق انداخته و از نفوذ و قدرت بورژوازی میکاست و اجرای سیاست ارتجاعی دولت را تسهیل میکرد و موجب خرسندی حکومت بیسمارک (Bismark) میشد ولی معیناً دولت از توسعه این تبلیغات وحشت داشت .

چندی بعد لاسال از هر طرف تحت تعقیب قرار گرفت و رساله‌های وی را توقیف و خود او را نیز زندانی کردند و مدت‌ها بمحاکمات جلب نمودند ولی او از جریان کلیه محاکمات خود بفتح مبارزه اجتماعی استفاده می کرد و دفاعیه‌های وی در محکمه هر یک ضربه شدیدی بود که بر پیکر ارتجاعی

تشکیلات موجود و اردمیشد بعلاوه در این مدت لاسال نطقهای خود را که در محاکم پلیسی بر ضد فشار و زور گومی طبقه حاکمه ایراد میکرد بصورت کتابچه‌های جداگانه‌ای بچاپ رسانده انتشار میداد معروفترین دفاعیه‌های وی عبارتند از «علوم و کارگران» و «مالیات غیر مستقیم» و از جمله مهمترین نطقهای او که بین کارگران ایراد کرده بنام «برنامه کارگران» مشهور است بعلاوه کتاب اقتصادی دیگری نیز بنام «سرمایه و کار» نوشته است که جنبه تبلیغاتی دارد.

با وجود کوشش و فعالیتهای خستگی ناپذیر لاسال اعضای «اتحادیه عمومی» خیلی کم بود و از این حیث بکندی پیشرفت می کرد و اگر کارگران در برخی نقاط از لاسال با نهایت خرسندی استقبال میکردند ولی در نواحی که کارگران تحت تأثیر بوز ژوازی بودند وی چندان نفوذی نداشت این مسئله عزم و اراده لاسال را در فعالیتهای اجتماعی بیشتر می کرد و بر حسب کیفیت جوئی او نسبت به بوز ژوازی خان و مفتن میافزود و بدون در نظر داشتن بیماری گاو آبی از کار خسته نمیشد و از مبارزه شدید و اطمینان دست بر نمی داشت کثرت کار فکری و تحلیل قوای جسمانی بسبب کازو بیماری هر گونه استقامت در مقابل حوادث شدید را از وی سلب کرده بود و احتمال میرفت که مخصوصاً این بار تحمل روزهای سخت زندان که مطابق قرار اخیر محکمه ارتجاعی بذات محکوم شده بود برای او دشوار باشد ولی هنگامیکه در فعالیتهای تبلیغاتی و مجاهدتهای اجتماعی لاسال حسن توجه کارگران نسبت به «اتحادیه عمومی» روز بروز زیادتر میشد عمر کوتاه و بیوفانی او در جریان حادثه شومی که مزبور به زندگی خصوصی او بود قطع کرد بدتر تیبی که لاسال در زندگی خصوصی خود پیش گرفته بود بدون گفتگو دیر یا زود به پیش آمده چنین حادثه شومی منجر میشد وی حتی در مواقع دقیق فعالیتهای اجتماعی خود در مواردی که با از خود گذشتگی بی نظیری بمبارزه شدید سیاسی اشتغال داشت از رفت و آمد بمجالس خوشگذرانی غفلت نمیزد سیمای موقر و قامت کشیده و صدای گیرای او موقعیت خاصی برای وی در بین نخامهای اشرافی فراهم کرده بود در ماه اوت ۱۸۶۴ هنگام مداوا و استراحت در سوئیس بانیک دختر محیل و عموه گر اشرافی آشنائی یافت دوشیزه مزبور ویرا اغوا و توجه او را بسوی خود جلب کرد و پس از چندی

که لاسال را کاملاً فریفته خود کرد و برا بدوئل با نامزد سابق خود که یکی از افسران مجارستانی بود تحریک نمود و باین ترتیب یکی از بزرگترین تئوریسین های مبارز و نجات دهنده زحمتکشان بوسیله نماینده فاسد مذبذبه زو و گو و در راه عشق دختر حيله گری شربت مرک نوشید !

( نظریات و فعالیت های سیاسی لاسال با یکدیگر اشتباهات مهم توأم بود و بی اهمیت نظریه «حق انتخابات عمومی» خود برای کارگران خیلی مهاله میگرد و احاطینان طبقه کارگر را در نیل بسوسیالیسم از راه صلح تقویت مینمود و ضمناً بمبارزه اقتصادی و تشکیلات منفی زحمتکشان میتوان گفت که اهمیت نداد و با اینکه از لحاظ عمومی «نظریه» شاگرد و پیرو هارکس بود مهنذا تا آخر عمر اصول مادی هارکس را نفهمید و به ایده آلیسم پای بندماند یعنی برای حق عدالت و سایر تظاهرات تقدس آمیز ایدآلی اهمیت بزرگی قائل میشد و بالاخره بعضی اوقات در مبارزه سیاسی با بورژوازی ترقی پرور از هیچ تاکنیکی پیروی نمی کرد و حتی بمنظور عملی ساختن «حق انتخاب عمومی» با بیسمارک داخل مذاکره میشد. وقتی که لاسال در حیات بود اتخاذ این رویه کارگران را از وی دور میکرد و آثار آن نیز پس از وفات وی در تجزیه سوسیال دموکراسی آلمان بدو فراکسیون تأثیر کلی داشت یکی از فراکسیون های مذکور که بی بکنخت و به بل در راس آن بودند از اصول مارکسیستی پیروی میکرد و فراکسیون دیگر نیز که شوهرلیتر در رأس آن قرار داشت از طرفداران لاسال تشکیل میشد. بدین مناسبت هارکس با وجود اعتراف با اهمیت بزرگ فعالیت های لاسال در راه ایجاد تشکیلات کارگری آلمان از همکاری با وی و اشتراک در مبارزه اجتماعی خودداری می کرد و بعدها نیز لاسال و طرفداران ویرا بشدت مورد انتقاد قرار میداد با تمام این احوال باید دانست که کسی میتواند هیچگونه اشتباهی نداشته باشد که کاری انجام ندهد !

لاسال در تمام فعالیتها و مجاهدتهای خود تنها يك منظور داشت : کمک و پشتیبانی پروتاریا در قیام و نجات آن از هرگونه ظلم و زورگونی و استثمار حقیقتاً هم حتی دشمنان او اعتراف می کردند که سوسیال دموکراسی آلمان از اتحادیه ای که در اثر فداکاریها و جدیت خستگی ناپذیر او

تشکیل شده بود بوجود آمدن و توسعه یافت بدین لحاظ صرف نظر از اشتباهات  
و ضعف عمومی لاسال دهها سال خاطره فعالیتهای صمیمانه او نزد هر کارگر  
فهمیده آلمان زنده بود و عکس وی در ردیف عکسهای کارل مارکس  
و ویلهلم لیبکنخت و به بل دیوارهای منازل کارگران را زینت میداد .

## کارل مارکس

-۱۲-

Karl Marx

۱۸۱۸ - ۱۸۸۳

کارل مارکس سوسیالیست و فیلسوف ماتریالیست آلمانی (مؤسس اولین بین الملل کارگران جهان و نخستین کسی که بسوسیالیسم و بوسیله سوسیالیسم به نهضت کارگری امروزی بک اساس علمی بخشید) در ۵ ماه مه سال ۱۸۱۸ در شهر تر و (Trèves) واقع در رن پروس (Prusse Rhénane) بدتیا آمد پدرش یهودی بود که در سال ۱۸۲۴ ب مذهب پرتستان گرائید وی حقوق دان بود و بوکالت دادگستری اشتغال داشت و مرد عالم و دانشمندی محسوب میشد در مورد تعلیم و تربیت از نظریات و اصول عقاید فلاسفه قرن هیجدهم فرانسه پیروی میکرد. مادر مارکس زن مهربان و ساده ای از اهالی هلند بود بطور کلی فامیل مارکس در رفاه زندگی مینمودند و انقلابی نبودند. از دوستان نزدیک عائله مارکس شاعر معروف و تالانندی بنام فن وستفالن (Von Westphalen) بود و همانطور که پدر مارکس علاقه مند ب فلسفه و افکار آزادیخواهان را بفرزند کوچک خود تلقین میکرد. وستفالن پیر نیز احساسات وی را در آشنائی بادبیات اروپا بیدار مینمود بطوریکه مارکس تا آخر عمر نسبت بادبیات علاقه مخصوصی داشت. کودکی و جوانی مارکس در تحت شرایط فوق العاده مسرت بخشی سپری میشد و بمناسبت آشنائی کامل با آثار شعر او متفکرین بزرگ و هوش و ذکاوت فوق العاده و همچنین بسبب پرورش در محیط صمیمانه و پراز مهر و محبت دوستان و خویشاوندان مارکس را بطور شوخی ب کودک خوشبخت مینامیدند و مقام بزرگی برای او پیش بینی میشد.

مارکس پس از تحصیل مقدماتی خود در آموزشگاه عالی تر و برای تحصیل حقوق ابتدا بدانشکده بن (Bonn) و بعداً بدانشکده برلن

وارد شد ولی کارل جوان بزودی خود را غرق مطالعه تاریخ و فلسفه دید و در سال ۱۸۴۱ برای اخذ درجه دکترای فلسفه پایان نامه تحسیلی خود را در خصوص فلسفه اپیکور (Epicure) نوشت و در همین موقع با محفل هگلی های دست چپ (با دران برو نو بوئر Bruno Bauer) ارتباط نزدیک پیدا کرد ایشان کوشش میکردند از فلسفه هگل (Hegel) نتایج انقلابی بدست آورند. مارکس جوان پس از الحاق و همکاری با دسته مزبور بایک اقتدار و متانت بینظیری بکارهای «نظری» پرداخت بطوری که کوششها و فعالیتهای وی در این مورد کسانی را که با او آشنا بودند متحیر میکرد ولی بدبختانه همین اشتغال فکری که آمیخته با کوشش خستگی ناپذیر بود موجب تحلیل قوای جسمانی او در سن جوانی گردید مارکس پس از اتمام تحسیلات خود در دانشگاه بمنظور اشتغال باستادی فلسفه در بین اقامت گزید ولی سیاست ارتجاعی دولتی که در سال ۱۸۳۲ لو دویت-فیئر باخ (Ludwig Feuerbach) را از استادی دانشگاه محروم کرد و در سال ۱۸۳۶ مانع از ورود او بدانشگاه شد و همچنین در سال ۱۸۴۱ از سخنرانیهای برو نو بوئر در بین جاوگبری بعمل آورد مارکس را مجبور گردانید که از استادی دانشگاه منصرف شود.

سال ۱۸۴۲ در هیران رادیکالیهای بورژوازی ابالترن (Blöcher) روزنامه ای بنام روزنامه رن (La Gazette rhénane) در کلنی (Cologne) تاسیس نمودند این روزنامه از اول ژانویه ۱۸۴۲ انتشار یافت و مارکس و برو نو بوئر از نویسندگان اصلی آن بودند و در ماه اکتبر ۱۸۴۲ مارکس در رأس این روزنامه قرار گرفت بطوری که میدانیم در سالهای مذکور کشور آلمان احضات انقلابی را می کرد. بورژوازی آلمان برای تشکیل و ایجاد حزب مستقل سیاسی دست و پا میزد جوانان و روشنفکران خیال ایجاد توطنه ها را در سر میپروراندند. طبقه کارگر پشت سر هم با اعتصابات دامنه داری اقدام میکرد ولی معینا تمام این جریانات حتی در ایالت رن فقط حنین ضمیمی از امواج نهضت های سیاسی بود که در فرانسه و انگلستان پیش آمده بود. مارکس قبل از مدیریت روزنامه رن به جناح چپ دموکراسی بورژوازی ملحق شده بود ولی مدیریت روزنامه مزبور، که فعالیت آن روزنامه در راه آزادی مطبوعات

اهمیت بسزائی کسب کرده بود و (تماس و ارتباط نزدیک با نهضت‌های کارگری وی را باشنائی دقیق با مسائل اجتماعی و مطالعه دقیق در اصول اقتصادی و ادار کرد از آن پس مارکس بطور قطعی در مبارزه اجتماعی محل خود را معین کرد و بدون اندک تأملی باردوی طبقات مظلوم و مستمکش جامعه ملحق شد و در تشخیص این راه گرچه هنوز از نظریات اقتصادی معین پیروی نمی‌کرد ولی راهنمایی و تحریر آرزوی استقرار عدالت اجتماعی خود بزرگترین عامل مؤثر در اتخاذ این تصمیم بود.)

این روزنامه که ناشر افکار مارکس بود و لحن آن روز بروز شدیدتر میشد طبعاً از سانسور می‌گذشت ولی مارکس تقریباً در تمام اوقات مقالات مهم و لازم را بچاپ میرسانید باین ترتیب که در ابتدا مقداری مطالب بی‌معنی یا بقول انگلس مقداری علیق در جلوی سانسورچی میربخت تا اینکه سانسورچی یا خودش از سانسور کردن دست بکشد و با تهدید عدم انتشار روزنامه در روز بعد او را مجبور برها کردن سانسور نماید. روزنامه مارکس به تنهایی مبارزه را ادامه می‌داد و یک سانسورچی را پس از دیگری از پای در می‌آورد تا بالاخره روزنامه را تحت دو وحتی سه سانسور قرار دادند و آنهم فایده نکرد. در اواخر ژانویه سال ۱۸۴۳ دولت اعلام نمود «سانسور روزنامه رن غیر ممکنست» و توقیف آنرا در روز ۳۹ مارس همانسال اطلاع داد مارکس برای نجات روزنامه از توقیف در تاریخ هفدهم یا هجدهم مارس ناگزیر بکناره گیری از مدیریت آن شد ولی تدبیر جدیدی سودی نبخشید و بالاخره روزنامه توقیف گردید. مارکس در جریان فعالیت خود در مدیریت روزنامه متوجه شد که اطلاعاتش در اقتصادیات کافی نمیباشد و از همان وقت با جدیت به مطالعه در اقتصاد پرداخت

مارکس که از کودکی نسبت به ژنی و وستفالن (Genny Westphalen) زیاده‌ختر فن و ستفالن محبت و علاقه کودکانه‌ای در خود حس می‌کرد و در هفدهم سالگی با او نامزد شده بود در سال ۱۸۴۳ موفق شد که با وی ازدواج کند ژنی از یک خانواده اشرافی و مرتجع بیرون می‌آمد برادر بزرگ او هشت سال تمام وزیر داخله پروس بود (از ۱۸۵۰ تا ۱۸۵۸). در تمام زندگی طوفانی و پراسانحه مارکس این زن یک همسر بی‌بیمه و شریک زندگی او و فداکار بمعنی کامل و حقیقی بشمار میرفت. ژنی یکی از طرفداران جدی



تساوی افراد و مخالف امتیازات و اختلافات طبقاتی بود و خانواده اشرفی خود را ترك کرد تا بتواند همراه کارل عزیزش همه جا برود.

مارکس در پائیز سال ۱۸۴۳ با اتفاق زن خود بیاریس عزیمت نمود و در شهر اخیر با آرنو روژ (Arnold Ruge) که جزء مکتبهای چپ بود با انتشار سالنامه فرانسه آلمانی (Les Annales franco-allemandes) پرداخت.

در این موقع عقاید مارکس در نتیجه تبعات ممتد از طرفی و تماس با محیط فرانسه و سوسیالیست‌ها و کارگران فرانسوی از طرف دیگر بسیار تغییر کرده بود از لحاظ فلسفی بوسیله اسلوب دیالکتیک ایراداتی بر عقیده فوئر باخ وارد ساخته و از آن جلو تر رفته جزو مکتبی گردیده بود که آنرا نئوفوئر باخیزم (Néofeuerbachisme) می‌گفتند. از لحاظ اجتماعی در دنباله تبعات خویش راجع بحقوق و سیاست و مطالعات در اطراف مسائل اقتصادی باین نتیجه رسیده بود که پایه و اساس کلیه ظواهر و عوامل اجتماعی را در اقتصادیات جامعه باید جستجو کرد یکی از مقالات سالنامه فوق نشان میدهد که (اولاً مارکس باشناهاات فلسفه فوئر باخ که متبنی بر تعلقات مذهب بوده است آگاه گردیده ثانیاً مذهب و فلسفه که راجبه فکری دارند تابع انسان و تاریخ که جنبه مادی دارند میدانند و ماثربالست بودن و بهر ا نشان میدهد عنوان مقاله مذکور چنین است: «انسان مذهب را درست میکند نه مذهب انسان را. مذهب در حقیقت مدورکات و احساسات انسانی است که یا اصلاً خودش را نشناخته است و یا اینکه خود را از نو کم کرده است... جامعه مذهب را که یک فهم غلطی از دنیا است ایجاد میکند برای اینکه خود او دنیای غلطی است... انانفاد مذهب انسان را از اشتباه بیرون می‌آورد. برای اینکه فکر کند و عمل کند و حقیقت خودش را بعنوان یک انسان عقل یافته تشکیل دهد بنا بر این یکسوفه که آئینه حقیقت از بین رفت و وظیفه تاریخ است که حقیقت زندگی کنونی را برقرار سازد و اولین وظیفه فلسفه که باید در خدمت تاریخ بکار رود عبارت از اینست که نقاب از چهره صور مقدسیکه نماینده بی‌املاعی بش از خویشتن است برگزیده»

مارکس ما حصل عقاید خود را در این دوره در مقدمه «انتقاد بر علم اقتصاد» چنین بیان میکند: «تحقیقات من باین نتیجه رسید که روابط حقوقی

و فضائی و همچنین شکل دولت نه بوسیله خودش و نه بوسیله تحول عمومی فکر انسانی نمیتواند درک و فهمیده شود بلکه بالعکس ریشه آنها در شرایط زندگی مادی است که آناتومی آنها باید در علم اقتصاد جستجو کرد»

مارکس در این ضمن روز بروز بیشتر بطرف سوسیالیسم جلب میشد و افکار خود را با آن تطبیق مینمود و ضمناً مطالعات دقیق تری در علم اقتصاد شروع نمود در نتیجه عقاید سوسیالیستی جدید خود با روث که رادیکالی بیش نبود اختلاف عقیده حاصل نمود. و در نتیجه «سالنامه فرانسه - آلمانی» یک شماره بیش منتشر نگشت در سپتامبر ۱۸۴۴ که فردریش انگلس برای چند روزی به پاریس آمده بود برای دومین بار با مارکس ملاقات کرد و از همان وقت بایکدیگر دوست صمیمی شدند و نتیجه همکاری آنان ابتدا کتابی بود موسوم به «خانواده مقدس» (Sainte Famille) که در آن از رادیکالیسم بوئر و دیگران انتقاد شده بود مطالعه اقتصادی و تاریخ انقلاب کبیر فرانسه به مارکس فرصت میداد که گاهی بمقتضای زمان بدوات پروس حمله نماید. دولت پروس انتقام خود را در سال ۱۸۴۵ گرفت بطوریکه با اصرار این دولت مارکس را از پاریس بعنوان یک انقلابی خطرناک اخراج نمودند و او به پروکسل رفت و در آنجا مسکن گزید و انگلس نیز بآنجا آمد و بایکدیگر تبعات خویش را تکمیل کردند و کتاب «ابده تولوی آلمانی» را مشترکاً تصنیف نمودند در این کتاب بامنطقی جدید کلیه مکاتب فلسفی آلمانرا انتقاد نموده و علت مادی و تاریخی آنها تشریح کردند و همچنین مارکس به تنهایی در سال ۱۸۴۷ کتاب بزرگ خود را بنام «فقر فلسفه» (Misère de la philosophie) منتشر ساخت این کتاب در جواب کتاب «فلسفه فقر» است که پرودن نوشته بود مارکس در کتاب خود عقاید پرودن را رد میکند.

در بهار سال ۱۸۴۷ مارکس و انگلس داخل جمعیت مغنی تبلیغاتی بنام «اتحادیه کمونیستها» (Ligue des Communistes) شدند این جمعیت مولود «لیگ دژوست» (Ligue des Justes) میباشد که در اولین کنفره خود در لندن انگلس در آن حضور یافت و اتحادیه مذکور کمونیسم تخیلی را رها کرد و کمونیسم علمی را پذیرفت و «اتحادیه کمونیستها» نامیده شد و در کنفره دوم که در آخر ماه نوامبر ۱۸۴۷ تشکیل گردید مارکس و انگلس

دو شرکت داشتند و از طرف کنگره مأموریت یافتند بر نامه حزبی که حاوی تجزیه و تحلیل‌های نظری و دستورهای عملی مشروح باشد برای انتشار تنظیم نمایند. باین طریق بیانیه حزب کمونیست (Manifeste du Parti Communiste) بوجود آمد و در فوریه ۱۸۴۸ بزبان آلمانی انتشار یافت. همینکه انقلاب فوریه ۱۸۴۸ آغاز گردید دولت بلژیک مارکس را دستگیر و بدون تشریفات او را تبعید کرد. مارکس ابتدا پاریس رفت و پس از شروع انقلاب مارس ۱۸۴۸ آلمان در کلنی (Cologne) آلمان اقامت گزید. مارکس در کلنی دوره جدید روزنامه «رن» را بنام «روزنامه جدید رت» از تاریخ اول ژوئن ۱۸۴۸ تا ۱۹ ماه مه ۱۸۴۹ به سر دبیری خود انتشار داد و به منظور مدافعه از دموکراسی و منافع توده‌های رنجبر با جدیت بینظیری در انقلاب مزبور شرکت نمود ولی با وجود کوششها و فعالیت‌های آزادیخواهان نهضت انقلابی مذکور موفقیت نیافت. چندی بعد مرتجعین به عکس العمل‌های ضد انقلابی دست زدند و با شتابزدگی و شدت بیسابقه‌ای به قلع و قمع آزادیخواهان پرداختند و در نتیجه مارکس نیز تحت تعقیب قرار گرفت و به محکمه جلب شد. کارل مارکس در محکمه‌ای که با پرونده سازی و بتحریک عمال ارتجاع تشکیل یافته بود پس از نطق درخشانی از اتهامات وارده تبرئه شد (نهم فوریه ۱۸۴۹). ولی حکومت ارتجاعی وقت وی را از آلمان تبعید نمود (شانزدهم مه ۱۸۴۹). مارکس به پاریس بازگشت اما پس از تظاهرات سیزدهم ژوئن ۱۸۴۹ جمهوری ارتجاعی فرانسه از اقامت او در این شهر جلوگیری کرد. مارکس مجبور گردید فرانسه را نیز ترک کند. مارکس با اتفاق عائله خود این مرتبه بلننن عزیمت نمود و تا آخر عمر در این شهر اقامت گزید. در این سالها لندن محل اجتماع و اقامت عده زیادی از مهاجرین بین‌المللی بود که در نتیجه ارتجاع اروپا از کشورهای خود فرار کرده باین شهر پناه آورده بودند. کارل مارکس در محیط خفقان مهاجرین و در میان طرفداران ایجاد توطئه که نقشهای جدیدی بمنظور قیام‌های بیفایده طرح میکردند و همچنین در میان خیالپرورها و ماجراجویان عادی روزهای تلخی گذرانید زیرا اگرچه در سالهای انقلابی ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ و بعد از آن مارکس به تحول «بلاواسطه» انقلاب بورژوازی با انقلاب پرولتاریائی معتقد بود ولی از اوایل سالهای ۱۸۵۰ آشکارا میدید که دیگر دوران

انقلابات سپری شد و ادوار تکامل مسالمت آمیز سرمایه داری و تجدید قوای رنجبران برای مبارزه جدید آغاز گردید بدین مناسبت وی با دقت تمام اجتناب از هر گونه ماجراهای بیفایده را در زمینه تهیه مقدمات انقلاب جدید که جز زیان نتیجه دیگری برای طبقات کارگر نداشت، همیمانه توصیه میکرد و در سرهمیت موضوع مارکس را «ترسو» و «خائن انقلاب» مینامیدند ولی هنگامیکه غلبه قطعی و تسلط وحشیانه ارتجاع از تمام جبهات مسلم گردید و تغییرات فکری بشدت بینظیر، که حتی انقلابیون مشهوری مثل «هرسن» سوسیالیست روسی را از دموکراسی و سوسیالیسم اروپا مأیوس و ناامید کرد، در محیط انقلابیون سابق ریشه دوانید مارکس تنها مرد مبارزی بود که یأس و ناامیدی بخویشتن راه نداد و در مقالات مربوط با انقلابات فرانسه و آلمان، ماهیت انقلاب را از لحاظ نظر به تاریخی و اقتصادی خود مورد بحث قرار داد و علل و موجبات عدم موفقیت انقلاب را معلوم داشت. در این مورد مارکس مخصوصاً غلبه «بوناپار티سم» را که در واقع عبارت از تسلط خشونت آمیز نیروهای مسلح دیکتاتوری بود بنحو دقیقی معین کرد و ثابت نمود که پشتیبانی و مساعدت دهقانان فرانسه که از بهرانهای حاصل از انقلاب خسته شده بودند، در استقرار دیکتاتوری «بوناپار티سم» تأثیر کاملی داشت.

با وجود آن که نهضت‌های انقلابی در قبال پیشرویهای شدید قدرتهای ارتجاعی در یکجبهه هائقب نشینی می کردند معیناً مارکس نا امید نمیشد زیرا او قانون ترقی سرمایه داری را بطور کاملی کشف کرده بود و میدانست که تکامل روابط سرمایه داری به ترقی روحیه اجتماعی و قیام جدید و طویل المدت توده رنجبران مال منجر خواهد گردید. مارکس از سالهای آرامش نهضت‌های اجتماعی برای مطالعه و تحقیق قوانین اقتصادی جامعه سرمایه داری استفاده نمود این موضوع کار فوق العاده مهم و مشکلی بود چنانکه مارکس بنحاطر آن کلیه اقسام و انواع علوم اجتماعی را حتی از آن مرحله بدوی بطور اساسی فرا میگرفت و اقتصاد بورژوازی و تظاهرات حیات اقتصادی را نیز بصورت کامل و عمیق که تا آن موقع بنوبه خود بینظیر بود تحقیق و تدقیق می کرد.

مارکس در راه انجام تمام منظوره‌های فوق هر گونه موانعی را با

کمال نخونسردی رفع مینمود و بیش آمدهای سوء و مشکلات زیاد در جدیت و فعالیت‌های فکری او هیچگونه تأثیری نداشت بطوری که در همین موقع بود که زبان روسی را در مدت کمی فرا گرفت و بقدری در این زبان تسلط یافت که تشخیص و درک معانی آثار روسی برای او نهایت سهولت را داشت ولی با وجود این استعداد و کوشش و متانت مخصوص مارکس در مقابل حوادث باز کار بکندی پیشرفت می کرد زیرا شرایط زندگی وی در لندن فوق‌العاده سخت و طاقت فرسا بود، ماهها بلکه سالها در میان فقر و احتیاج شدیدی بسر میبرد و در اثر معیشت و گرانی که در پی انقلاب ۱۸۴۸ پیش آمد مارکس دو پسر و یک دختر کوچک خود را از دست داد بیچیزی و وضع فلاکت بار عائله و از آن گذشته بیماری و مرگ اطفالش فراغت خاطر او را بهم میزد. علاوه بیماری خودش نیز که در نتیجه این هرج و مرج زندگانی پیش آمد مدتی متمادی ویرا از کار کردن مانع شد و در نتیجه وضعیت مادی عائله اش را بیش از پیش سخت تر میکرد اگر کمک های منوی زنش و مساعدت مادی دوستانش مخصوصاً انگلس نبود هیچگاه آثار عمده مارکس بوجود نمیآمد زیرا عایدات حاصله از بابت مقالات و آثار برجسته و مشهوری که محض دریافت پاداش برای روزنامه‌های آمریکا میفرستاد چندان جنبه مؤثری نداشت و این عایدات ناچیز ولی دائمی نیز از اوائل سالهای ۱۸۶۰ که میان جمهوری های شمالی و جنوبی آمریکا جنگ شروع شد قطع گردید.

با تمام این مشکلات و در جریان این اوضاع سخت در سال ۱۸۵۹ اولین نتیجه مطالعات مفصل اقتصادی مارکس بسورت «انتقاد اقتصاد سیاسی» ظاهر گردید مارکس قصد داشت کتاب بزرگی راجع به کلیه مباحث اقتصادی تهیه نماید ولی بزودی دانست که مطالعات مفصل و طبقه بندی مواد مطالب اقتصادی و تاریخی او با این نقشه مطابقت نمیکند از اینرو در سال ۱۸۶۷ اولین جلد کتاب مشهور خود را بنام «کاپیتال» منتشر نمود و ای جلد های دیگر آنرا خود مارکس بمناسبت اشتغال مجدد و جدی بامور اجتماعی و ابتلای به بیماری نتوانست برای چاپ حاضر کند فقط بعد از وفات وی ابتدا «انگلس» و بعد از وفات او نیز «کائوتسکی» از روی مسوده‌های آن جلد دوم و سوم «کاپیتال» را حاضر

پچاپ کردند تجدید نهضت‌های آزادیخواهانه اروپا که مقارن با نزدیک شدن تکامل جدید اجتماعی و نهضت‌های توده کارگران بود و هارکس قبلاً تحقق آنرا ضمن ایراد یک سلسله قوانین کلی و دلائل منطقی پیش بینی کرده بود بار دیگر هارکس را به فعالیت سیاسی فرا خواند. جنبش کارگری در ممالک مختلف اروپا آتقدیر وسعت یافته بود که هارکس توانست در راه متشکل کردن کارگران «در اتحادیه بین المللی کارگران» (بین الملل اول) را در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ در لندن تشکیل دهد باین طریق که زحماتشان فرانسه که در زیرچکمه‌های دیکتاتوری ناپلئون ثالث می کردند مجدداً بجنبش آمدند. در ایتالیا برای نجات از دستگیریهای اطریش جنگ ملی شروع شد. در آلمان بلاسال با بیدان گذاشت و کارگران کشور مذکور را از زیر نفوذ و تأثیر بورژوازی ترقی پرور که مبارزه با حکومت ارتجاعی را از سر نو گرفته بود بیرون آورد و برای ایجاد یک حزب کارگری مستقل و بتمام معنی طبقاتی کوشش میکرد.

در انگلستان نیز پس از مغلوبیت «شارتیست»ها (Chartists) کارگران از نو باصلاح وضعیت تشکیلاتی خود موفق شده اتحادیه‌های محکم و صنعتی و تریون (Trade Unions) ها تشکیل میدادند بالاخره قیام لهستان در سال ۱۸۶۲ روز بروز ابرهای انقلابی را در آسمان اروپا متراکمتر میکرد لندن که محل اقامت هارکس بود در این سالهای بحرانی مرکز سیاست بین المللی و بورس اساسی سرمایه داری محسوب میشد این قسمت از اعضا نتایج مطالعات اجتماعی هارکس اهمیت فوق العاده داشت زیرا تماس با جریانات سیاست بین المللی تمام اسرار مختص سیاست داخلی و خارجی جامعه سرمایه داری را بر روی او باز میکرد در عین حال انگلستان از آزادترین ممالک اروپا بود و لندن برای مهاجرین و تبعید شدگان سیاسی تمام کشورهای دیگر پناهگاه امنی محسوب میشد بدین مناسبت اگر طبیعتی ترین محل نشوونمای فکر ایجاد بین الملل کارگران وجود داشت آن هم لندن بود (در سال ۱۸۶۴ ضمن متینک اعتراض «پروتست» بمداخله دولت‌های بیگانه در قلع و قمع رستاخیز ملی لهستان با اشتراك کارگران اکثر ممالک «بین الملل اول» تأسیس یافت و هارکس بهضویت شورای مرکزی این جمعیت انتخاب گردید و در رهبری کلیه امور تشکیلاتی بعهده وی واگذار

شد. هارکس در ۵۰مین جمعیت نیز مثل سالهای ۱۸۴۷ و ۱۸۴۸ از مبارزه بیرحمانه با هر گونه جریانات اپورتونیستی و همچنین با عناصر خورده بورژوازی و آنارشیه‌ها کوتاه‌نکرد) و در تمام قطعنامه‌ها و بیانیه‌هایی که بنظر مبارزه دقیق در راه آزادی اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر و تمویض جامعه سرمایه‌داری با اجتماع کمونیستی با کمال اصرار دنبال میشد هارکس برای نهضت‌های کارگری ارزش بزرگی قائل بود و در این باره میگفت: «هر قدم نهضت‌های حقیقی کارگری از یک درجین برنامه فائتریست‌های بیکار برتری دارد» مطالبی که هارکس در بین الملل مطرح مینمود از قبیل: اتحادیه‌های کارگری - مدت کار روزانه و هم‌آهنگی و تشریک مساعی کارگران - برای این طبقه تعلیم دهنده بود. با این که تنظیم تمام بیانیه‌ها و قطعنامه‌های شورای مرکزی بین الملل به عهده او بود و بعلاوه این که دبیر اول شورای مرکزی بود مکاتبه با کلیه شعب بین الملل و این نیز به عهده داشت مه‌لدا هارکس از تظاهرات خشک و رسمی بیزار بود وی اجرای صمیمانه تصمیمات و رهبری حقیقی بین الملل را به تظاهرات ریاست‌آبانه ترجیح میداد و بنا با اعتراف عموم، دل رهبری و معلمی نهضت سوسیالیستی کارگران دنیا حتی پس از انحلال انترناسیونال نیز به عهده هارکس واگذار شد. بین الملل در اعتصاب ۱۸۶۷ به کارگران برنزی سازی پاریس کمک مؤثر و موفقیت آمیز نمود. در کنگره‌های متوالی تمایلات سوسیالیستی بین الملل فزونی میگرفت و مخالفت خود را با مالکیت خصوصی راه آهن و معادن و زمین اعلام ساخت. در سال ۱۸۶۹ با کونفرانس آنارشیهست معروف روسی با پیروان خود به بین الملل پیوست. اعضای فرانکوفونی بین الملل در نهضت ۱۸۷۱ فرانسه «کمون پاریس» با شوق و علاقه شرکت کردند.

وقتی که در سال ۱۸۷۱ شعله‌های «کمون پاریس» از طرف قوای مسلح و ارتجاعی خاموش گردید هارکس خطابه آتشینی که متضمن متقاعد عالی ایجاد کنندگان «کمون پاریس» و زرفنار قهرمانانه آنان بود و همچنین خاموش کنندگان این آتش مقدس را با لکه ابدی رسوا میکرد، از طرف بین الملل بعنوان عالم بشریت صادر کرد. سقوط «کمون پاریس» بین الملل را در وضع دشوار و غیر ممکن قرار داد. تمایلات ارتجاعی بعضی از اعضای بین الملل و فعالیت و تبلیغات آنارشیهستی با کونفرانس ادامه کار و امکان موفقیت را محال



مینمود - سیر حوادث سیاسی اروپا . بین الملل را از تجهیز نیروهای جنگی و وارد ساختن آنها در میدان عمل معروم گردانید و نهضت کارگری را برای چندین ده سال بتعویق انداخت .

«تزیدونیونست» های انگلیس در امور مربوط بسایر کشورهای اروپا فیتفع نبودند . سوسیالیست های آلمانی قانوناً از همکاری با بین الملل ممنوع گردیدند ، آمریکا دور بود و از همه گذشته يك شكاف بزرگ در داخل بین الملل دیده میشد . ( در سال ۱۸۷۲ در کنفره هاگ ( Hague ) سوسیالیست ها برهبری مارکس در يك طرف و آنارشیت ها برهبری باکونین در طرف مقابل قرار گرفتند ، بین الملل باکونین را اخراج نمود ) و يك تصمیم قهرمانی بوسیله مارکس اتخاذ شد و در همین کنفره بتصویب رسید بین الملل تمام مسئولیت های ناشی از فعالیت های باکونین و دسته او را از خود بری دانست و برای حفظ قدرت کامل خود و جلوگیری از قربانی هایی که نهضت کارگری را ناتوان میساخت با انتقال مقر شورای عمومی به امریکا خود را از مسعنه کنار کشید . آخرین کنفره بین الملل در سال ۱۸۷۴ در فیلا دلفی تشکیل گردید و پس از آن باورامی منحل شد و بین الملل اول وظایف تاریخی خود را انجام داد و راه را برای نمو و توسعه نهضت کارگری و همکاری بین المللی کارگران جهان هموار نمود . پس از انحلال بین الملل مارکس ده سال دیگر نیز عمر نمود و بانبروی شگرف و باور نکردنی باتمام کاپیتال همت گماشت و ضمناً باتمام زعمای مشهور و معروف کارگران دنیا و سوسیالیست ها مکاتبه و ارتباط داشت و آنان اغلب اوقات برای زیارت « پدر بزرگ سوسیالیسم » از ممالک دور دست به لندن می آمدند مارکس در اطاق کار کوچکش جوانان را با مسرت می پذیرفت ، و اغلب میگفت : « من باید مردانی تربیت کنم که پس از من کارهای کمونیستی را ادامه دهند » مارکس عقیده داشت که هر مرد عالم اگر بخواهد از انحطاط محفوظ بماند باید در کارهای عمومی و اجتماعی شرکت کند . « علم نباید يك ذوق و ابتکار خود پرستانه باشد دانشمندان باید اولین کسانی باشند که سهم خود را در خدمت بشریت قرار دهند » یکی از ضرب المثل های معروف او این بود : « برای دنیا کار کنید » و باز همیشه میگفت « من يك فرزند جهان هستم و هر جا که باشم کار خواهم کرد »



مشاهده آغاز نهضت جدید کارگران فرانسه نصیب مارکس گردید و در تنظیم برنامه حزب سوسیالیست فرانسه نیز شرکت کرد او تکامل سریع جریان سوسیال دموکراسی آلمان را نیز مشاهده نمود و مقارن با سالهای آخر عمر مارکس نهضتهای شدید انقلابی شروع شد و بقتل آلکساندر اول از طرف پوپولیست‌ها خاتمه یافت. مارکس این نهضت انقلابی را با اشتیاق فراوان و حسن توجه تلقی میکرد. سابقه بیماری و مداومت لجوجانه در کار بالاخره صحت مزاج مارکس را بهم زد و کمی بعد از وفات همسر با وفایش در ۱۴ مارس ۱۸۸۳ ساعت دوسه ربع بعد از ظهر هنگامیکه پشت میز کار خود بنوشتن مشغول بود زندگی را بدرود گفت. فردای بعد از وفات او انگلس چنین نوشت: «بشریت باندازه يك سرنابزه ای که در ایام اخیر مالک شده بود تنزل کرد»

کارل مارکس نیز مانند هر مبارز باعزم و فداکاری دشمن زیادی داشت هیچ نوع بیعتان و افترائی نمانده بود که خواه از طرف دشمنان حقیقتی و سیاسی او خواه بوسیله شهرت طلبان فرومایه در باره او گفته نشود! فقط بعد از وفات او که خاطرات و وقایع در باره وی آشکار گردید و مکاتیب او انتشار یافت معلوم شد که مبارز دایر و آتشینی که در مورد دشمنان طبقه کارگر و همچنین در باره دوستان دروغگو یا گنج پرولتاریا با بیرحم بود، قلب فوق العاده رؤف و مهربانی داشته است. تعلیمات مارکس در جهان متمدن بزرگترین دشمنی و نفرت را از جانب بورژوازی بوجود آورد. در آغاز کار يك فرباد اعتراض و خصومت برخدا و بلند شد مارکس غیر از آنچه بود معرفی گردید وسیله بیعتان و دشنام بطرفش سرازیر شد ولی بعد از اخراج مارکس از آلمان يك «توطئه سکوت» نسبت به فعالیت سیاسی و اجتماعی و تعلیمات و نظریات انقلابی او ایجاد نمودند. کتاب معروف او بنام «هیجدهم برومرلویی بناپارت» را، کتابی که ماهیت و علل و نتایج کودتا را بیشتر و بهتر از هر مورخی آشکار مینماید، در دیار فراموشی و گمنامی فرو بردند و حتی يك روزنامه کوچک بورژوازم نامی از آن نبرد. دو کتاب «فقر فلسفه» و «انتقادی از اقتصاد سیاسی» نیز بهمین سرنوشت دچار شدند. فقط تأسیس اولین بین الملل کارگران و انتشار جلد اول کاپیتال بود که این توطئه سکوت پانزده ساله را درهم شکست زیرا بعد از

آن دیگر ممکن نبود ارزش نویسنده کاپیتال را نادیده انگاشت .  
 هار کس در میان دوستان نزدیک خود بقدر يك طفل بی آلاچی ،  
 ساده و مهربان بود . لیکن سخت روایت میکند که : هار کس حتی هنگام  
 پیری که در يك مجلس سرور و شادی شرکت میکرد نظیر يك کودك و  
 دانش آموز خوشحالی رفتار مینمود و خود را در میان اطفال خود و دیگران  
 شادمان حس میکرد بطوریکه با اطفال کوچکهای لندن نیز صمیمیت پدران  
 داشت و بچه ها در سیمای مهربان و عطوفت آمیز هار کس مهر و علاقه  
 کودکان مشاهده مینمودند . کارل مارکس در باره زن مهربان و باعاطفه  
 خود ، احترام آمیزته . به مهر و محبت و علاقمندی شدیدی که در مدت زندگی  
 هیچگاه از آن کاسته نشد ، قائل بود . زن هار کس نیز وجاهت روحانی  
 داشت و وضعیت آریستوکراسی خود را در راه آرمانهای مقدس يك مهاجر  
 سیاسی بی خانمان و در راه فعالیت صمیمانه مربوط به توده های رنجبران  
 گیتی فدا میکرد و با مهربانی تمام وجودش را با حیات هار کس وفق میداد  
 این زن فداکار و باعاطفه که بخاطر سعادت جامعه بشری ، در راه انجام  
 مقاصد و نیات يك شوهر محبوبش از کلیه علایق مادی دنیا چشم پوشید با  
 مهربانی و خلق پسندیده خود منبع سرور و شادی و شمع تابناک شب زندگانه  
 دارجهای هار کس بود و هیچوقت از مشکلات زندگی از فقر و احتیاج  
 شدیدی که اطفالش را بظناك سیاه می نشانیدند شکایت نکرد همین پشتیبانی  
 معنوی او بود که موجب استقامت و پایداری و بی اعتنائی هار کس را در  
 عسرت زندگی فراهم آورده بود و او را از سایر مهاجرین سیاسی  
 که از این حیث فوق العاده تنزل کرده بودند متمایز میساخت . این بانوی هوشمند  
 و با اطلاع قلبی شیرین داشت . هار کس برای هوشندی و منطق همسر  
 خود ارزش و احترام زیاد قائل میشد . تمام نوشته های هار کس راه سر او  
 مطالعه و انتقاد میکرد . و هم او بود که آنها را برای چاپ یا کنویس مینمود  
 ! بانو دیگری بنام «هلن دهوت» که خدمتکاری عائله هار کس را قبول  
 کرده بود در مبارزه با فقر و بدبختیها باین خانواده کمکهای گرانبهائی نمود  
 بانوی مذکور از صمیمترین دوستان نزدیک عائله هار کس بود و در امور  
 داخلی آنان نفوذ صمیمانه داشت . خود هار کس و بعد از وی فرزندان  
 همیشه از این بانو با احترام و شکر گذاری یاد میکردند دوستی هار کس

با فردیش انگلس نیز نمونه کاملی از يك رفاقت و یگانگی صمیمانه و محکمی بود که رشته‌های آن از ابتدای آشنائی آنها تا آخر مدت یعنی مدت چهل سال بهیچوجه قطع نگردید انگلس مانند يك عضو خانواده هارکس بود و دختران هارکس او را پدر دوم خطاب میکردند. در آلمان سالهای زیادی نام هارکس و انگلس توأم ذکر میکردید. کمکهای مادی انگلس باعث نجات خانواده هارکس و پیشرفت کار کاپیتال گردید. هارکس به نظر انگلس اهمیت زیادی قائل بود داماد هارکس نوشته است: «برای تغییر نظر و جلب موافقت انگلس، هارکس مکرر کتابهای زیادی را با دقت مطالعه میکرد تا مطالبی را برای مطالعه انگلس پیدا کند» صرف نظر از برخی تفاوتهای موجود در خواص و خصوصیات شخصی و تربیت و اصل و نسب، وحدت عقیده و توافق نظر کاملی در مسائل جاری اجتماعی در کلیه فعالیتها بین هارکس و انگلس حکمفرما بود. در فعالیتهای مشترک این دو نفر انگلس رول بزرگی برعهده داشت و هارکس بارها با کمال امتنان باین موضوع اعتراف میکرد ولی از آنجائیکه انگلس ارزش علمی نظریات هارکس را بوجه دقیقی تشخیص میداد همیشه در فعالیتهای اجتماعی برای هارکس حق تقدم قائل بود فقط بعد از وفات کارل هارکس اهمیت و ارزش فعالیتهای انگلس در نهضت بین‌المللی کارگران آشکار گردید.

(کارل هارکس در مورد مدنیت بشری به که آثار شایسته‌های معاصری و حتی آثار شایسته‌های قبلی نیز آنرا مدنیت بورژوازی نامیده و رد میکنند احترام و ارزش بزرگی قائل بود و وقتی که نکات تاریک و جهات آلوده این مدنیت به را کشف میکرد پیشنهاد مینمود که مدنیت بورژوازی باید محو شود بلکه پس از احراز تسلط بر کلیه رشته‌های آن باید به تمدن سوسیالیستی تبدیل گردد.

هارکس با استعداد صبیغه کار کرد در تشخیص مصالح صنفی خود و همچنین بآینده بزرک این صبیغه ایمان قطعی داشت ولی مهربان همیشه از تأثیر و نفوذ نا آگاهی و موهومات تاریک آنان در فعالیتهای اجتماعی با تمام نیرو جلو گیری بعمل میآورد او معلم و مبلغ بزرگی محسوب میشد و ضمن سخنرانیهای خود در کنفرانسهای کارگران بروکسل و لندن با صبر و حوصله بی نظیری به تحلیل و توضیح مشکلاتترین و دقیقترین نکات نظریات خود میپرداخت هارکس

صنایع ظریفه مخصوصاً اشعار را خیلی دوست میداشت و هنگام جوانی علاقه شدیدی بساختن اشعار نشان میداد ولی چون تشخیص داده بود که از لحاظ تامین اهمیت اجتماعی در ادامه این کار با حراز نتیجه مثبتی موفق نخواهد شد علیهذا از صرف استعداد خود از این کار خودداری کرد معیناً شاعر بزرگی مثل هاینه (Heine) آلمانی بقدری برای استعداد فطری مارکس در انتقاد صحیح از شکل و بنای ظاهری و مضمونی شعر، اهمیت قائل بود که هنگام اقامت مارکس در پاریس و تماس و ارتباط نزدیک با هاینه، شاعر مزبور در باره هر مصرع از اشعار خود با مارکس مشورت میکرد و مادامیکه توجه مارکس را در این مورد جلب نمیکرد از کار خود راضی نمیشد.

مارکس اغلب آثار شعرای گذشته و معاصر جهان را مطالعه میکرد و اشعار شعرای معروفی نظیر شکسپیر و دانته (Dante) را از حفظ بود و میتوان گفت که وی اکثر زبانهای اروپائی را میدانست و مخصوصاً در ادبیات سه زبان تبحر کاملی داشت (مارکس عقیده داشت: «یک زبان خارجی سلاحی است در مبارزه حیات». در مواقع فراغت از کارهای اجتماعی که ندرتاً اتفاق میافتاد مارکس با علوم ریاضیات نیز خود را مشغول میکرد بطوریکه پس از وفات وی علمای ریاضی در اوراق و دفاتر پیش نویس او مطالب قابل توجه و پرقیمتی را جمع بر ریاضیات پیدا کردند.

بطور خلاصه کارل مارکس نمونه کامل یک شخصیت برجسته و نماینده بینظیری از وحدت پر معنی انسان متفکر و مبارزه محسوب میشود و تا وقتی که رنجبران مبارزه جوی دنیا زنده هستند مارکس برای آنان بمثابة اختر درخشان و تابناکی خواهد بود.

## فردریش انگلس

-۱۳-

Friedrich - Engels

۱۸۲۰ - ۱۸۹۵

کسانی که با مارکسیسم سروکار دارند میدانند که در بنای پایه‌های علمی آن غیر از کارل مارکس، افکار و نظریات فلسفی و تحقیقات عمیقانه مرد دیگری نیز موسوم به فردریش انگلس که نام وی بصورت غیر قابل انفکاک با نام مارکس بستگی دارد، دخالت مؤثری داشته است. مارکس و انگلس هر دو موجود سوسیالیسم علمی و مؤلف بیانیه حزب کمونیست، میباشند اغلب فعالیت‌های این دو شخصیت بزرگ که رهبر و معلم ونجبران بشریت مظلوم هستند، از هر جهت توأم با یکدیگر انجام یافته است و علت آنکه انگلس در میان اجتماعات وسیع جهانی و حتی در غرب کمتر از مارکس مشهور بوده است و فقط بعنوان کمک‌دوست و همکار نزدیک کارل مارکس محسوب شده است و اهمیت او در فعالیت‌های اجتماعی کمتر جداگانه در نظر گرفته میشود، شکسته نفسی و فروتنی خارج از حد این مرد بزرگ تاریخی میباشد، او اصولاً شهرت پرستی را دوست نمیداشت و در این مورد حتی از کارل مارکس که سرمشق زنده‌ای برای او محسوب میشد پیشی گرفته بود هنگامیکه مارکس حیات داشت و حتی پس از مرگ وی انگلس اهمیت بزرگی برای فعالیت‌های مارکس قائل بود و از این حیث همیشه خود را کوچکتر از او حساب میکرد ولی با تمام این احوال محققین و مطلعین مارکسیسم به تأثیر کامل نظریات فلسفی و فعالیت‌های اجتماعی او در زمینه بنای اصول مارکسیستی اعتراف دارند.

انگلس در ۲۸ نوامبر سال ۱۸۲۰ در یکی از شهرهای آلمان واقع در ناحیه رن در خانواده ثروتمندی بدنیای آمد پدرش یکی از متولین و کارخانه-

دار آلمان بود و در شهر هینچستر نیز کارخانه بچیت سازی داشت . بنا بر این فعالیتهای اجتماعی و انقلابی انگلش . مثل هاز کسن بتاثير شرایط صنعت مادی و بملت فشار زندگی نبوده است بلکه بسبب تشخيص جبهات تکين و تاریک سرمایه داری و بهشاهده وضع اسفناك و قابل ترحم بشریت مظلوم و بتحریک حس نوع پرستی ، حیات خود را به مبارزه در راه استقرار عدالت اجتماعی و مساوات حقیقی یعنی سوسیالیسم وقف کرده بود .

امور تجارتي پدرش نیز از همان اوان کودکی او را با عالم استثمار سرمایه داری آشنا نمود و نکات دقیق مناسبات اقتصادی معاصر را برای او روشن کرده بود و از همان ایام تحصیل در دیرستان نسبت با حصول استبدادی و زورگویی آلمان تنفر و انزجار شدیدی در خود حس میکرد و همین نفرت و انزجار بالاخره او را به جستجوی وسیله ابراز و انگیزش در مقابل مضالم اجتماعی ناشی از اصول استبدادی تحریک کرد و بالنتیجه دانش آموز جوان را به تحصیل ارتباط با روشنفکران انقلابی آلمان و ادار نمود . انگلش بکسب عام ذوق و آفری داشت و تجویلات خود را با مطالعات دقیق تکمیل میکرد بطوریکه حتی هنگام خدمت نظام در سربازخانههای پروس ، موضوعات مختلفی برای مطالعه پیدا می کرد و معلومات نظامی را که بهیجا با امور انقلابی تطبیق مینمود در این هنگام فرا گرفته بود و پس از انجام دوره خدمت سربازی اطلاعات نظامی خود را که برای هر فرد انقلابی لازم میدانست بقدری توسعه داد که متخصص جنگی محسوب میشد .

هنگامیکه انگلش با ایمان و اعتقاد کامل بخود بزندگان اجتماعی قدم گذاشت ، شعله های سوزان انقلاب در سراسر اروپا هستی مرتجمین را تهدید میکرد : در انگلستان اولین نهضت کارگری که بنام شار تیسم معروف شده بود با شدت و قدرت کاملی وسعت میگرفت در فرانسه از قیام انقلابی بلانکی بتازگی جلو گیری شده بود و کتب جدیدی مرتباً راجع بسوسیالیسم انتشار می یافت . در آلمان نیز روشنفکران جوان بورژوازی افکار کهنه عمومی را بشدت تنقید میکردند و جمعیت های مخفی بسرپرستی بکنفرخیام بنام وایتلینک تشکیل میشد و در میان کارگران بافتندگی سبیلزی که بسال ۱۸۴۴ برضد صاحبان کارخانه ها آشکارا قیام کرده بودند ، جنبش های انقلابی تازه بوجود می آمد در جریان این نهضت های جدید کارگری و افکار انقلابی